

زن زیادتی

جلال آمل احمد

سرشناسه	: آل احمد، جلال، ۱۳۰۲ - ۱۳۲۸.
عنوان و نام پدیدآور	: زن زیادی/جلال آل احمد.
مشخصات نشر	: قم: ژکان، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۱۶۸ ص.
شابک	: ۲۸۰۰۰ ریال: ۱-۰۰-۹۱۵۰۴-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
پادداشت	: این کتاب در سال‌های مختلف توسط ناشران مختلف به چاپ رسیده است.
موضوع	: داستان‌های کوتاه فارسی - قرن ۱۴
رده‌بندی کنگره	: ۹۱۳۸۸ ز/ PIRV۹۳۲
رده‌بندی دیویی	: ۸۹۳/۶۲
شماره کتاب‌شناسی ملی	: ۱۹۲۸۷۱۱



زن زیادی

نویسنده: جلال آل احمد

ناشر: انتشارات ژکان

تصحیح و ویرایش: محمد قنبری

چاپ: یاسین

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۸

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۸۰۰ تومان

شابک: ۱-۰۰-۹۱۵۰۴-۶۰۰-۹۷۸ ISBN: 978-600-91504-1-0

انتشارات ژکان

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۳۷۴۷۷۶۷۸ - ۰۹۱۳۷۰۳۴۲۲۹

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست

۷.....	به عنوان مقدمه (رساله پولوس رسول به کاتبان)
۱۷.....	سمنوپزان
۳۷.....	خانم نزهت الدوله
۵۷.....	دفترچه بیمه
۸۳.....	عکاس بامعرفت
۹۱.....	خدادادخان
۱۱۱.....	دزد زده
۱۲۳.....	جایا
۱۳۱.....	مسلول
۱۵۳.....	زن زیادی

یادداشت برای چاپ دوم

اگر به تجدید چاپ این دفتر رضا داده‌ام بیشتر به این هوس بوده است که در شخص جوانی‌ام نظری جدی کرده باشم که به جای خود نه فرصت جوانی کرد و نه فرصت نگرستی جدی. و بینم آیا اکنون این فرصت دست داده است؟ و بعد بینم آخر که بود آن‌که ده سال سر از پا نشناخت و بر واقعیت پرپری این نردبان‌های تک‌پله کاغذی از غرور بیست‌سالگی یک‌مرتبه به تلخی سی‌سالگی رسید؟

□

چاپ اول این دفتر مزین بود به مقدمه‌ای از مردی که روزگاری دعوی آزادی داشت و اکنون از بد حادثه - یا از نیکش - وزیر از آب درآمد است. و من حساب آن مقدمه را در «مقدمه‌ای که درخور قدر بلند شاعر نبود» رسیده‌ام. مراجعه کنید به سال اول مجله «اندیشه و هنر» و به هر صورت چون این نردبان پرپری تحمل بار وزرا را نمی‌آورد، به جای آن مقدمه، چیزی «به عنوان مقدمه» آوردم.

□

تکه‌های «سمنویزان» و «خانم نزهت‌الدوله» را نیز بر این چاپ افزودم. چیزهایی بود لایق ریش همان دوره جوانی.

□

نکته آخر این‌که می‌خواستم تشکر کنم از دوستان عیسی اسماعیل‌زاده که چاپ اول این دفتر به خرج او درآمد. و اینک کردم.

ج. آ.

۱۵ دی‌ماه ۱۳۴۲

به عنوان مقدمه

رساله پولوس رسول به کاتبان

بعدالاعتوان - تاکنون ضمن اسفار عهد جدید رساله‌ای به این عنوان از پولوس رسول دیده نشده بود و در ذیل اناجیل اربع فقط به ذکر سیزده رساله از این رسول - که خواری ممتاز امم و قبایل بود - اکتفا شده بود که این رسائل سیزده‌گانه به ترتیب خطاب به رومیان - قرنتیان (دو رساله) - غلاطیان - افسسیان - فلیپیان - کولوسیان - تسالونیکیان (دو رساله) - تیموتاوس (دو رساله) - تیطوس و فلیمون است. رساله به عبرانیان نیز هست منسوب به پولوس رسول و نیز منسوب به برنابای صديق و همین خود مؤید مدعایی است که به زودی خواهد آمد.

الغرض، عدد این رسائل چه سیزده باشد چه چهارده - در میان آنها هرگز ذکری از رساله‌ای که اکنون مورد بحث است نیست. اما راقم این سطور که مختصر غوری در اسفار عهدین داشته، به راهنمایی یک دوست کشیش نستوری (که به الزام مشغله خویش و به مصداق کل

ماتشهی البطون تشتغل الفكر و المتون سخت در اسفار عهدین مستغرق است) و نیز به سابقه اشاراتی که در ضمن مطالعات خود یافت، اخیراً به یک نسخه خطی از انجیل برنابا به زبان مقدس سریانی برخورد که در حواشی صفحات اول تا هفتم آن ایضاً به همین زبان مقدس، رساله ما نحن فيه مرقوم رفته است. اما این که چرا تاکنون در ضمن سیزده یا چهارده رساله فوق‌الذکر نامی از این رساله نیامده است العلم عندالله.

اما ظن غالب این فقیر و آن دوست کشیش نسطوری بر آن است که چون انجیل برنابای صدیق بشارت‌دهنده به دین مبین اسلام بوده است و لفظ مبارک فارقلیط Paraclet به کرات در آن آمده - و به همین دلیل عمداً از نظر آباء کلیسا غیر معتبر و حتی مردود شناخته شده - این رساله وافی هدایا نیز به سرنوشت انجیل برنابا دچار گشته است و تاکنون از انظار پوشیده مانده و با این که حتی در اسفار عهد جدید نیز بارها، هم به وجود برنابای صدیق به عنوان یکی از همراهان پولوس رسول و هم به وجود انجیل او، اشارات رفته است (هم چنان که در اعمال رسولان باب نهم آیه ۲۷ و باب ۱۱ آیات ۶ و ۲۵ و باب ۱۵ آیات ۱۲ تا ۳۴ و غیره) با این همه آباء کلیسا انجیل مذکور و دیگر آثار او از جمله رساله به عبرانیان را که در بالا ذکرش گذشت جعلی قلمداد کرده‌اند یا در صحت انتساب آن تردید روا داشته‌اند و حتی جسارت را به آن‌جا رسانده‌اند که آنها را نوشته دست مسلمانان دانسته‌اند و خالی از نصوصی که از منابع موثق کلیسایی اخذ شده است. (رجوع کنید به قاموس کتاب مقدس در ماده برنابا) و اینها همه علاوه بر گمنام نهادن برنابای صدیق و آثارش، مع‌التأسف موجب ناشناس ماندن رساله ما نحن فيه از پولوس رسول نیز

گشته است. و حال آن که یکی دیگر از دلایل اتقان انتساب این رساله به پولوس رسول تعبیرات خاص انجیلی است که گاهی به استعانت گرفته شده و راقم این سطور آن قسمت‌ها را تعمیماً لفوائده، بین الهالین گذاشته. دیگر این که سبک و روال انشاء انجیل که گذشته از تکرار تأکیدآمیز کلمات و مفاهیم و افعال یا حذف افعال و روابط، حاوی تشبیهات نغز و ساده و زیبا و بدوی است در این رساله مختصر نیز دیده می‌شود. از همه این حدس و تخمین‌ها گذشته اینک فقیر راقم سطور با کمال خضوع و احتیاط ترجمه رساله مذکور را که به پایمردی همان دوست کشیش نسطوری از سریانی به فارسی به ختام نیک رسانده است در معرض قضاوت صاحب‌نظران قرار می‌دهد. و از فحول سروران میدان ادب امید عفو و اغماض دارد. تذکر این نکته نیز ضروری است که اگر هراس از قطع نان و آب آن برادر غیر دینی نسطوری نبود، بسیار بجا بود که ترجمه این رساله پولوس رسول هم به نام و عنوان او که مالک نسخه منحصر به فرد خطی آن و در حقیقت کاشف آن است منتشر گردد. والله الموفق.

اینک ترجمه متن رساله پولوس رسول به کاتبان:

باب اول

این است رساله پولوس رسول، بنده پدر ما که در آسمان است. به کاتبان: ۱. پولس رسول که نه از جانب انسان و نه به وسیله انسان، بلکه از جانب پدر که پسر را از مردگان مبعوث کرد. ۲. (و رسول خوانده شده و جدا نموده شده برای انجیل خدا). ۳. به کاتبان به محرران به

نساخان به منشیان به محققان به طورمارنویسان به مدیحه‌سرایان به
 ارجوزه‌خوانان به مورخان به مترجمان به نوپردازان به کهنه‌درایان. ۴. در
 کلام پسر انسان واقع شد که (در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و
 کلمه خدا بود. ۵. همان در ابتدا نزد خدا بود. ۶. همه چیز به واسطه او
 آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. ۷. در او
 حیات بود و حیات نور انسان بود). ۸. و اما بعد فرزند آدم کلمه را
 شناخت و به آن نوشت و نویساند و روی زمین مسخر کرد و آبادانی کرد
 و نعمت یافت و کلمه بود و آبادانی بود. ۹. و کلمه کلام شد و کاتب بود
 و قانون شرع نهاده شد. ۱۰. و کلمه بود و قوانین نهاده شد و کلام به
 دفتر و دیوان شد. ۱۱. کلمه بود و کلام به دفتر و دیوان بود و دیوان‌خانه
 بود و بنای حبس و زندان شد. ۱۲. کلمه بود و کلام به دیوان‌ها بود و
 دیوان‌خانه بود و فرزند آدم به زندان در افتاد. ۱۳. کلمه بود و کلام بود و
 زندان بود و چلیپا نهاده شد. ۱۴. کلام بود و چلیپا بود و پسر انسان بر
 چلیپا شد. ۱۵. کلمه بود و چلیپا بر پای ماند و پسر انسان به آسمان رفت
 و کلام با هر قطره باران به زمین رسید و پراکند. ۱۶. کلام بود و دیوان
 مندرس شد و دیوان‌خانه فرو ریخت و کلام با هر دانه تخم سر از زمین
 برداشت. ۱۷. کلمه بود و کلام بود و ملکوت پدر ما که در آسمان است
 با هر زرع و تخیل بود. ۱۸. و کلمه بود و کلام را کاتبان نوشتند و
 محرران و نساخان پراکندند و کلمه اسپریس محققان شد. ۱۹. و کلام بود
 و کتاب بود و طومارنویسان به طومارها کردند و همگی عالم را به آن در
 نوشتند. ۲۰. و کتاب بود و طومار بود و مدیحه‌سرایان پوزه بر درگاه امرا
 می‌سودند. ۲۱. کلام بود و کلام مدیحه بود و مدیحه‌سرا شاعر بود.

۲۲. کلام بود و شاعر بود و امیران شمشیرها می آختند. ۲۳. امیران بودند و شمشیرها آخته بود و شاعران بر درگاهشان پوزه سای و خندق ها کنده شد. ۲۴. شمشیرها آخته بود و خندق بود و از خون جوانان انباشته شد. ۲۵. خون جوانان بود و خون پیران بود و هر دو تازه بود و بدان آسیاب ها گردانند. ۲۶. شمشیرها آخته بود و خندق ها به خون انباشته و خبثت بر عالم سلطان بود. ۲۷. خبثت سلطان بود و خون جوانان بسته شد و آب از آسیاب ها افتاد و مورخان در رسیدند. ۲۸. نعش ها بر زمین بود و خون ها بسته و لاشخورها بودند و مورخان نیز. ۲۹. لاشخور بود و مورخ بود. و خبثت بر عالم حکم روا بود و خندق ها انباشته و جنگل ها سوخت و این تاریخ شد. ۳۰. تاریخ بود و مورخان آن را به طومار کردند و سیم و زر بر اشتران به گنجینه ها بردند. ۳۱. تاریخ به طومار بود و طومار ارجوزه شده و ارجوزه ابزار شیاطین بود و این همه کلام بود. ۳۲. و سال ها چنین بود و قرن ها چنین بود.

باب دوم

و کلمه بود و کلام بود کلمه در کتاب بود و کتاب در مغرب به زندان بود. ۱. کتاب بود و کند و زنجیر در مغرب بود و کاتبان به زنجیر بودند. ۲. مغرب بود و مشرق بود و خورشید طلوع می کرد و خورشید غروب می کرد. ۳. خورشید بود و در مغرب فرو می رفت و کتاب بود و در مشرق طالع می شد. ۴. و نور از شرق بر می خاست و خورشید هم. ۵. و خورشید در مشرق بود و زندان در مغرب. ۶. خورشید بر می آمد و خورشید فرو می نشست و یکبار از روزن زندان به درون تافت. ۷. چنین

بود که نور از شرق تافت و غرب را روشن کرد. ۸. زندان بود و کاتب بود و کند و زنجیر و خورشید تافته بود و کلمه در دل کاتب شد. ۹. کلمه در دل کاتب بود و کند بر پای و شور در سر چنین بود که کاتب قوت یافت. ۱۰. خورشید همچنان می تافت و نورانی بود و شعله کتاب سوزان بی رونق شد. ۱۱. خورشید بود و زندان بود و کاتب در دل زندان بود و کلمه در دل او و در پس دیوارهای زندان آن جلیلی دیگر را به دیوان همی بردند. ۱۲. دیوارها بر پا بود و خورشید می تافت و می دید که آن جلیلی دیگر کلام را به نوک پای خویش برریگ نوشت. ۱۳. دیوارها بر پا بود و خورشید همچنان می تافت و رخوت را می زدود و کلام از دل کاتب به جوارح او سر می زد و چه بسا که سر به بیابان گذاشتند. ۱۴. و چنین بود که پسر انسان به جستجوی درخت معرفت شد و چهار گوشه عالم را در کوفت. ۱۵. و سالها چنین بود و قرنها چنین بود تا درخت معرفت در اقصای شرق یافته شد. ۱۶. پسر انسان بود و درخت معرفت را یافته بود و هنوز نگران بود تا دانه را بیابد. ۱۷. تخم معرفت بود و پسر انسان آن را شکافت و ناگهان کلام بود. ۱۸. و کلام به زندان بود و زندان در مغرب بود و آفتاب از شرق برمی خاست و به غرب می رفت و پسر انسان دانا بود که معرفت را یافته بود. ۱۹. معرفت بود و معرفت کلام بود و کلام در دل کاتب بود و کاتب در زندان بود. اکنون معرفت از راه رسیده بود. ۲۰. کاتب بود و قدرت کلام در او بود و معرفت آمد و قوت او بیشتر شد و پی زندانها سستی گرفت. ۲۱. خورشید همچنان از شرق می تافت و نور بود و گرما بود و تاریکی گریخت. ۲۲. و چنین بود که زندان فرو ریخت و کلام عالم گیر شد. ۲۳. کلام عالم گیر بود و

خورشید طلوع می کرد و خورشید غروب می کرد و کلام بر دو گونه شد.
 ۲۴. کلمه‌ای در شرق بود و کهن بود و وحدت داشت چون با آفتاب
 برمی‌خاست و کلمه‌ای در غرب هویدا شد و تازه شد که منقسم بود
 چون از تاریکی زندان برآمده بود. ۲۵. شرق بود و کلمه در شرق واحد
 بود و با آفتاب در آسمان بود و دور از دسترس عوام. ۲۶. غرب بود و
 کلمه در غرب منقسم بود و از تاریکی زمین برخاسته بود و پراکنده بود.
 ۲۷. و هر کاتب در قسمی بود و کلام منشعب بود و کاتب در دل دریا
 بود یا در آسمان سیر داشت و در مکاشفه بود. ۲۸. و چنین شد تا کاتبان
 بودند و محرران و نساخان و منشیان و محققان و طومارنویسان و
 مدیحه‌سرایان و ارجوزه‌خوانان و مورخان و مترجمان و نوپردازان و
 کهنه‌درایان. ۲۹. سال‌ها چنین بود و قرن‌ها چنین بود.

باب سوم

پس کیست کاتب و کیست شاعر و کیست گردآورنده و کیست آن‌که
 کلام را می‌نویسد؟ ۱. جز وارث آن‌که در دل زندان پژمرد و کلام را منکر
 نشد؟ ۲. و آن‌که کلام را با انگشت پا بر ریک نوشت و بر آن شهادت
 داد؟ ۳. و همگی جز خادمان کلام پدر که در آسمان است؟ ۴. نه کاتب
 چیزی است نه گردآورنده بلکه کلام خلق‌کننده و الهام‌دهنده. ۵. نه
 کاتب عمر نوح دارد و نه گردآورنده مخلد است بلکه کلام که ابدالآباد
 زنده است. ۶. اما کاتب و شاعر و گردآورنده هر یک اجر خویش را به
 حسب زحمت خود خواهد یافت. ۷. و به حسب آن‌که چگونه حق کلام
 پدر را گزارده. ۸. پس چه بهتر که ادای این حق تمام باشد تا در خلود

کلام شرکت جویی. ۹. کاتب شریک است با پدر در کلمه و در کلام. ۱۰. اما زنهار کسی از شما خود را نفریبد به این کلمات که می‌نویسد و بدین طومارها که دارد. ۱۱. و گوید که هرچه طومار بلندتر حکمت افزون‌تر. ۱۲. چرا که هرچه حکمت این جهان افزون‌تر غم آن بیشتر. ۱۳. و بدان که ملکوت آسمان در کلمه نیست بلکه در محبت. ۱۴. در کتاب نیست بلکه در دل‌ها. ۱۵. در طومار نیست بلکه در ناله مرغان. ۱۶. بنگر تا کلام را بر آن لوح نویسی که خلود دارد. ۱۷. چه اگر بر سنگ خاره نویسی هم ضایع شود. ۱۸. بلکه بر الواح دل که نه از سنگ است بلکه از گوشت و خون. ۱۹. و نه به مرکب الوان بلکه به مرکب روح که بی‌رنگ است. ۲۰. مگر نخوانده‌ای در کتاب که چون موسی از میقات بازگشت و قوم در بت‌پرستی دید الواح را بر سنگ کوفت و ضایع کرد؟ ۲۱. این است سرنوشت کلام پدر که در آسمان است چه رسد به کلام تو که اگر نه بر دل‌ها بلکه بر سنگ نویسی. ۲۲. چه رسد که بر طومار یا در کتاب یا بر کتیبه طاق‌ها و نه بر رواق دل‌ها. ۲۳. کتاب انواع است و کاتب نیز، اما کلمه همان. ۲۴. از تو هرکس چیزی می‌طلبد یکی کتاب یکی شعر یکی مدح یکی طلسم یکی دعا یکی ناسزا یکی سحر و یکی باطل سحر. ۲۵. در آن منگر که دیگری از تو چه می‌طلبد به آن بنگر که دل تو از تو چه می‌طلبد. ۲۶. بدان که (نه آنچه به دهان فرو می‌رود فرزند انسان را نجس می‌کند بلکه آنچه از دهان بیرون می‌آید). ۲۷. این کلام پدر ما بود و اینک من می‌گویم آنچه تو بر قلم جاری سازی. ۲۸. هر چیز که به زبان گویی از روح برداشته‌ای اما هر چیز که به قلم نویسی بر روح نهاده‌ای. ۲۹. با هر پلیدی که به زبان آوری

مردمان را آلوده‌ای اما با هر پلیدی که به قلم جاری کنی درون خویش را.
 ۳۰. زینهار تا کلام را به دروغ نیالایی که روح خود را به زنگ سپرده‌ای.
 ۳۱. زینهار به کلام تخم کین مپاش بلکه بذر محبت. ۳۲. زیرا کیست که
 مار پرورد و از زهرش در امان ماند و کیست که تاکستان غرس کند و از
 انگور بی بهره باشد؟ ۳۳. قرن‌ها چنین باد و ابدالآباد.

باب چهارم

کلام تو ای کاتب همچون گل باشد که چون شکفت بوید و دل جوید
 و سپس که پژمرد صد دانه از آن بماند و بپراکند. ۱. نه همچون خار که
 در پای مردمان خلد و چون از بیخ برکنی هیچ نماند. ۲. و اگر نه این
 همت داری، هان! از خار و خاسک بیاموز که با همه ناهنجاری این را
 شاید که اجاق مردمان گرم کند. ۳. هر یک از شما همچون چاه باشد که
 اگر هزار دلو از آن برکشند، خشکی نپذیرد و اگر هزار دلو در آن ریزند،
 لبریز نشود. ۴. نه همچون جام که به یک جرعه نوشند و به چند قطره
 لبریز کنند. ۵. دل شما عمیق باشد و سینه شما فراخ تا کلام در آن فرو
 رود و هرگز تنگی نپذیرد. ۶. چنان باشد که در گنج سینه شما برای هر
 آن غم آدم جایی باشد. ۷. و قلب شما به هر طپش قلب ناشناخته‌ای
 جوابی آماده دارد. ۸. چنان باشد که چاه درون شما هرگز از کلام
 انباشته نشود اما جاودان بترابد و به همه جانب طراوت دهد. ۹. همچون
 اشتران باشید که در سکوت و طمانینه شبانه‌روز روند و به قناعت
 خورند. ۱۰. و از پلیدی سرگین خود نیز اجاق سرگردان کاروانیان را مدد
 کنند. ۱۱. نه همچون کلاغان که بر سر هر دیوار فریاد زنند و دزدی کنند

و در و دیوار مردمان را به نجاست خویش بیالایند. ۱۲. زینهار تا کلام را به خاطر نان فروشی و روح را به خدمت جسم درنیاوری. ۱۳. به هر قیمتی گرچه به گرانی گنج قارون زر خرید انسان مشو. ۱۴. اگر می‌فروشی همان به که بازوی خود را، اما قلم را هرگز. ۱۵. حتی تن خود را و نه هرگز کلام را. ۱۶. به تن خود غلام باش که خلقت آخرین پدر ماست اما نه به کلام که خلقت اولین است. ۱۷. اگر چاره از غلام بودن نیست غلام آن‌کس باش که این حرف‌ها و این کلمات و این قلم را آفرید. ۱۸. نه غلام آن‌کس که تو بیاضی را به این ابزار سواد کنی و او بخرد. ۱۹. نه این است که حق در همه‌جا یکی است و به هر زبان که نویسد؟ ۲۰. نه این است که به هر سو نماز گزاری ملکوت آسمان را نماز گزارده‌ای و دل هر آدمی را که بیازاری دل پسر انسان را؟ ۲۱. زیرا که پدر مرا نفرستاد تا حکم کنم و فریضه بگزارم بلکه تا بشارت دهم به برادری. ۲۲. پس تو ای کاتب حکم مکن و فریضه مگزار. ۲۳. بار وظایف فرزند آدم را به همین قدر که هست اگر بر کوه گزاری از جا برود. ۲۴. اگر توانی چیزی به قدر خردلی از این بار بردار نه که بر آن بیفزایی. ۲۵. ای کاتب بشارت ده به زیبایی و نیکی و برادری و سلامت. ۲۶. در کلام خود عزاداران را تسلا باش و ضعفا را پشتوانه و ظالمان را تیغ در رو. ۲۷. بی‌چیزان را فرشته ثروت در کنار و ثروتمندان را دیو قحط و غلام برد. ۲۸. زیرا به همان اندازه که دردهای ما در کلام زیاد شود تسلاهای ما در کلام می‌افزاید. ۲۹. سال‌ها چنین باد. قرن‌ها چنین باد. آمین.